



۲۰۱۹/۰۵/۰۶



دوکتور محمد اکبر یوسفی

سیاست را دینی و دین را سیاسی نسازید!

(قسمت پنجم)



در دهه بعد از آن گزارش "شپینگل" در سال ۱۹۵۵م، مناسبات بین المللی و رقابت قدرتهای بزرگ، در برابر افغانستان محدودیت ها و شرایط خاصی را هم ایجاد کرده است. وضعیت را این مجله اجتماعی - سیاسی، با موقعیت "دانه غله در بین دو تخت سنگ آسیاب" شباهت داده است، طوریکه دو تخته سنگ را با دو قدرت بزرگ رقیب چون "ایالات متحده آمریکا" و "اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی"، مشابه میسازد. اما در عین حال با وجود همه موانع، درین کشور کهن "کنیرالاتنی" کم انکشاف یافته عنعنوی (با سابقه دیرینه در پذیرش و پیروی از ادیان متعدد)، در آنزمان، در سرتاسر کشور "آرامش" نسبی برقرار بوده است. مردم در یک وضعیت با ثبات نسبی، بسر می برده اند. کلتور اجتماعی در محلات، خود بخود در تحت نفوذ بقایای زندگی قومی و رهبری سران آنها همچنان، به پیش برده می شده است. به عبارت دیگر زندگی روزمره را بکمک همدیگر تنظیم می نموده اند. حل و فصل، بسیاری از مسایل بشمول منازعات و مناقشات قبیله‌ای، و سایر موضوعات مدنی در دهات و محلات دور افتاده از شهرها، توسط سران قوم، از طریق تشکیل جرگه های قومی خورد و بزرگ بر طبق نورم های قومی حل و فصل می گردیده است. اقوام، بطور نمونه، توان آنرا داشته اند تا خود با دزدان صحرائی، در دهات و محلات ماحول آنها نیز تصفیة حساب کنند. حریم ده از تجاوز مصوون بوده است. در دهات میان باشنندگان روحیه همبستگی و وابستگی و هم تعهد به پیروی از معتقدات مذهبی و اخلاقی مسلط بوده است. دولت پادشاهی در دهه های اخیر، آنچه که خود از اوضاع داخلی و خارجی برداشت مینموده است، تلاش میورزیده است، تا برنامه های انکشافی کشور را از طریق عقد قراردادهای مساعد و نه پر قیمت با کشورهای پیشرفته صنعتی ممکن سازد. وضعیت ذکر شده فوق، در مقایسه با کشورهای رو به انکشاف دیگر، جوانب مثبت و منفی داشته است. دولت پادشاهی، بخوبی درک نموده بود که ازین وضعیت، چگونه از طریق "دیپلوماسی" هوشیارانه، با حفظ سیاست "عنعنوی" بی طرفی در بین دو قدرت بزرگ "مخاصم"، از هر دو جانب تا حد ممکن، کمک های انکشافی آن کشورها را به افغانستان عقبمانده از کاروان تمدن و تجدد روز، فراهم سازد. چنانچه در همان وضعیت نا مساعد، با استفاده از "دیپلوماسی معقول" و موقف دوستانه با همه کشورها، و منجمله، خاصتاً در مناسبات با قدرت بزرگ وقت که به نام همسایه "شمالی" یاد می شده است، و سرحد طولانی

مشترک داشته است، توانسته است، حد اعظمی کمک های انکشافی اختصاص یافته آنکشور را برای کشورهای عقبمانده، در مقایسه با دیگر کشورهای رو به انکشاف جهان، جلب کند. در آنزمان، برای آن همسایه هم امکانات، محدود بوده است. در باره وضعیت خاص "جیو پولیتیک"، و هم چنان به علت اثرات منفی فشار های قدیمی ناشی از رقابت قدرت های استعماری، چون "تزار های روس" و "شاهان انگلیس" که بر این کشور، "محاط به خشکه" یک وضعیت "حائل" (پوشالی)، را تحمیل نموده بودند، موانع جدی ای را در برابر رشد عادی و ضروری جامعه ایجاد می نموده است. بزرگترین موانع در راه ترقی اجتماعی در مراحل مختلف، از جانب حلقات و محافل "بنیادگرای اسلامی" و "متنفذین محلی" که تا امروز مواضع مسلط را در اختیار دارند، ایجاد می شده است، که در سده های طولانی و منجمله، بطور مشهود در تحت فشار و نفوذ "امپراتوری مغل" بحمايت "بنیادگرایان اسلامی (سنی)" در نیمه شرقی کشور و "شیعیان صفوی ایرانی" در نیمه غربی این سرزمین، قابل ذکر است. استعمار انگلیس، درست بر طبق همین شناخت تاریخی ای که ازین حلقات داشته است، از طریق کسب نفوذ در میان محافل آنها، که در مراحل مختلف، از آنها استفاده نموده است، از طریق آنها، با شدت جلو حرکت بسوی آموزش و تجدد را می گرفته است.

در قسمت قبلی ذکر شده است، که جامعه غرب، در نتیجه پیروزی های "روشنگری" و تهدابگذاری سیستم های "سیکولاریستی" و دیموکراسی، به دستاورد های بزرگی نایل آمده است. در کشور افغان، متأسفانه رهبران افراطی "مذهبی" عوامفريب، با قرار گرفتن در تحت "شعار مذهب" و تأکید بر "دولت خالص دینی"، حتی تعبیر اصطلاحات علمی را غلط تبلیغ می کنند. همچو حلقات بوده اند که حتی بر ترویج تکنالوژی جدید، مهر "غربی" و "شیطانی" می کوبیده اند و تا اکنون ادامه می دهند. وقتی اگر ازین تکنالوژی خود استفاده کنند، عیبی ندارد، اما برای مردم آزاد آنرا مجاز نمی دانند. در طول تاریخ تلاش داشته اند تا نظام مستبد را در تحت نام "دین" برقرار داشته باشند. همان قدرت های بیرونی هم باعث شده اند، تا از طریق "سازش های" احتمالی با رژیم های دست نشانده و تحت حمایت آنها، چه در پس پرده و چه علنی، رژیم ها را فرصت در دست دهند، تا در برابر خواسته های قدرت های خارجی یاد شده، با گذشت برخورد کنند و بدین ترتیب برای خود آنان زمینه های تداوم حاکمیت "دودمان" آنها را فراهم آورند. درینجا بر یک اظهار جالب "خروسچف" توجه می شود که مجله شپیگل منتشر ساخته است. این اظهار را در جریان انجام سفر رسمی به "هندوستان" که "بولگانین" نیز با او همراه بوده است و در برابر "هندوستانی ها"، با حضور "جواهر لعل نهرو" بزبان آورده است که مفهوم آن چنین بوده است: **"وقتی دشمن را نمی توان شکست داد، باید او را بوسید."** ازین اظهار، "شپیگل" از عکس العمل "نهرو" چنین انتباه می گیرد، که گویا "نهرو" معتقد می شود، که "شوروی" نمی تواند هند را سرکوب کند، در همان روز ها، همچنان گزارش می یابد که، **"هندوستان برای پلان "پنجساله" انکشافی آنکشور از ایالات متحده طلب کمک کرده است."** ممکن است "پادشاهان وقت" افغانستان هم بر اساس همین منطق، با قدرت های "بزرگ" به سازش ها، پرداخته باشند. حاکمیت ها، همزمان با آن حالت در مناسبات خارجی، برای ایجاد تکیه های داخلی، با محافل متنفذ محلی و روحانیون عقبگرا، به زد و بندهای تقسیم ثروت و ملکیت در کشور پرداخته اند. در چنین وضعیت نوعی از "فینودالیزم" با "پدر سالاری" و "خانخانی" را در پیوند با "روحانیون" قوت بخشیده اند، که موجودیت بقایای ساختار قبیلوی و ترکیب "کثیرالاینتی" هم، باید در زمینه سازی، بی اثر نبوده باشد. بدین ترتیب، در همزیستی داخلی بین حاکمیت دولتی و بقایای سیستم قبیلوی، نوعی از **"دوالیزم"** در دولتداری مسلط گردیده، که این هم می تواند در جمله مشکلات منتظره حیات دولتی، بمعنی اصلی کلمه شمرده شود.

یکی از مشخصات تاریخی، در انکشاف جامعه "کثیرالاینتی" افغانستان، اینست که "گذار" اجتماعی - اقتصادی، از مراحل قبلی، به نظام جدید در مقایسه با اکثریت کشور های جهان، بطور کامل صورت نگرفته است. در ساختار های قبلی، بقایای کلتوری و مناسبات زیادی از گذشته های دور، باقی مانده است، که محافل "متنفذ" محلی و "روحانیون" عقبگرا، در اتحاد با همدیگر، نقش "محافظ کارانه" را در دست داشته اند. سران "تنظیمی" و "جهادی" و "جنگ سالاران" مرتبط با آنها، از بقایای "قبیلوی" بطور نمونه، بشکل باند های کهنکار و توطئه گر، کار می گیرند. این حلقات از برخی از خصوصیات جمعیت های کلتوری با رشته های خونی، درین بحران و هم چنان به نسبت سطح نازل سواد و عقیمانی ها، مجبوریت ها، ازین چنین کتله های انسانی نیز کار می گیرند، تا دائماً در قدرت سهیم باشند. در سالهای بعد از جنگ دوم جهانی درین کشور، منطقه و جهان رویداد های پیچیده رخ داده است، که در مناسبات "اجتماعی - سیاسی"، عوامل بحرانی بی شمار، از خود بجا گذاشت است. درینجا از حوادث چند در عرصه بین المللی یادآور می شویم، که بر انکشافات در کشور، فاقد اثرات محتمل بحرانی، نبوده است.

در همان گزارش یاد شده سال ۱۹۵۵م، تذکار یافته است، که "خروسچف" و "بولگانین" پس از انجام سفر رسمی هندوستان در کابل توقف داشته اند، که قریب یک سال و چند ماه بعد، اولین سفر رسمی پادشاه افغانستان، به کشور آنها، صورت پذیرفته است. مجله شپینگل در باره سفر آنها، به هند هم چنان گزارش داده است، که نکات مهمی را بیان می داریم: مناسبات آنوقت "شوروی" تحت رهبری "خروسچف" و "بولگانین" بیشتر متمرکز با تحکیم روابط با "دولت ها" بر اساس "اصول مطروحه جدید، مبتنی بر همزیستی مسالمت آمیز، بین سیستم های مختلف" بوده است. شعار های "احزاب کمونیست"، چون "دیکتاتوری پرولتاریا" و "انترناسیونالیزم پرولتری" در روابط دولتین، جای پا نداشته است. چنانچه، طوری که "شپینگل" گزارش داده است، پس از سفر "خروسچف" و "بولگانین" به هندوستان اختلافات شدید در "حزب کمونیست هندوستان" نیز بروز نموده، جناح "افراطی چپ" از "سیاست جدید آسیائی شوروی" انتقاد نموده، با تذکر از "خدمات محبت آمیز مسکو با نهر و"، مدعی شده اند که به امر "انقلاب کمونیستی" در هند، خیانت است. در همان ختم سال ۱۹۵۵م ("شپینگل" ۲۸/۱۲/۱۹۵۵) انگلیس و "ایالات متحده" در رابطه با "بیانات" حمله و رانه و "تهاجمی" هیأت شوروی، چنان عکس العمل شدید نشان داده بودند، که "صدر اعظم بولگانین" را بر آن وادار ساخت، تا به هیأت آن در سازمان ملل متحد، دستور دهد، تا در برابر پیشنهاد شمول ۱۲ دولت غیر "کمونیست" به عضویت سازمان ملل متحد از صرف نظر نمودن موقوف "ویتو" در ۲۴ ساعت خیر دهند. از بیانیه "خروسچف" تعبیر از سر گرفتن دوباره "جنگ سرد" صورت گرفته بود. در همچو شرایط، مناسبات دولت "پادشاهی افغانستان" با "اتحاد شوروی" تحکیم می یافت. در آزمون، اقلأ رسماً، اثری از موجودیت "احزاب" و تشکل های "سیاسی" وجود نداشته است. قریب یک دهه بعد، "جنبش ها" براه افتاده است، که بعداً هم در مورد، روشنی انداخته خواهد شد.

افغانستان بعد از جنگ دوم جهانی در عرصه خارجی، در امر توسعه مناسبات آن با کشورها، فقط با پاکستان معضلاتی داشته است، دیگر با تمام کشور های دیگر جهان، روابط حسنه داشته است. وقتی ایالات متحده آمریکا در راس بلاک "غربی" قرار می گیرد و "پاکستان" را در حلقات "نظامی"، مطابق سیاست "ضد کمونیستی" و اشنگتن، تحت حمایت آنکشور قرار می دهد، که دولت "پادشاهی" افغانستان با آن، معضلات "ناحل"، ناشی از دوران استعمار کهنه داشته است، در حقیقت، ایالات متحده، با طرح "شرایط" برای تعمیق و توسعه مناسبات افغانستان، با آنقدرت، جانب

ایالات متحده "درب مناسبات" را با پادشاهی افغانستان، با شدت بسته است. درین رابطه موضعگیری های آنوقت "رهبران" افغان تصویر روشنی را بدست می دهد. البته بر فضای بعدی مناسبات افغانستان در عرصه بین المللی، وقایع جهانی و "منطقه" اطراف افغانستان نیز بی اثر نبوده است. در جریان سالهای بعد از جنگ دوم "جهانی" وقتی بطور مثال "نیم قاره هند" تقسیم و قوای استعمار انگلیسی، این نیم قاره را ترک می گوید، منازعات متعدد منطوقی و منجمله مناقشات و جنجال های سرحدی بین کشور های آسیائی اوج می گیرد و مناسبات "جدید" و هم چنان تشنج افزا، بین کشورها، تبارز می کند. موضوعات سرحدی بین "هند" و "چین"، "اختلافات وسیع بین "اتحاد شوروی" و "چین کمونیست" که حتی به تصادمات و جنگ های نظامی، در سرحدات هر دو کشور می انجامد، با منازعات بین "پاکستان" و "هندوستان بر سر کشمیر"، متعاقباً، جنگ در "پاکستان شرقی" که با مداخله قوای نظامی "هندوستان"، منتج به "جدائی" شرق پاکستان و تشکیل "دولت" جدیدی، بنام "بنگلادیش"، با شیخ مجیب الرحمن" بحیث اولین رئیس جمهور، یکبار دیگر ثابت ساخت، که تقسیم نیم قاره بر شاخص "مذهب" از جانب استعمارگران "انگلیسی" نا درست بوده و بمثابه، یک عمل نا بخشودنی و خیانت به انسان و انسانیت شناخته شده است. این قدم های شوم، خطرات جدی در برابر صلح و امنیت مردمان این قاره تعبیه نموده و تخم مزاحمت ابدی را در امر همزیستی انسان های مومن پیرو "ادی" متعدد، کشت کرده است. جدائی "پاکستان شرقی" از پاکستان "غربی" با مهر "اسلامی"، یکبار دیگر این راه کاذب را ثابت می سازد. در عین زمان نشان می دهد که دولت های با "ثبات" و "دیموکراتیک" را، نمی توان، بر "ارزش های کلتوری و مذهبی" ایجاد کرد. از این ارزش ها، دائماً بر طبق احساس، اراده و نیازمندی انسان، و بدون جبر، در زندگی کار گرفته می شود، هر یک با این ارزش ها زندگی می کند و برای آنان عادت گشته است، نیازمند امر دیگران نمی باشد. دولت های "دیموکراتیک" به "قوانین" نیازمند اند که نظم اجتماعی با ثبات را برقرار ساخته بتوانند و برای تمام اتباع بدون تبعیض و بطور مساوی قابل تطبیق باشد. نباید از نظر دور داشت که انسان عضو یک اجتماع از ارزش های "کلتوری" و "مذهبی" که بشر خود آنرا "اختراع" و برای بهبود زندگی، در اختیار هموعان دیگر قرار داده است از آن کار می گیرد. همه این ارزش ها، به عنوان یک "سیستم بازی" شناخته می شود که برای استفاده از آن، انسان "آزاد" انفرادی، باید بدون جبر، در استفاده از آن، اختیار داشته باشد. در عمل هم چنین صورت می گیرد. طوری که قبلاً هم گفته شده است، انسان یا "معتقد به کدام دین است" و یا "معتقد نیست". هر دو مستحق زندگی اند. آنطوری که خلق شده اند، در شرایط خاص هم، انجام زندگی هم، خود بخود و بدون اراده خود انسان به آن رخ می دهد، نه اینکه حق و صلاحیت هموع او باشد. سبب شدن هموع در مرگ انسان، «قتل» است. و در آنصورت باید از جانب یک «سیستم حقوقی» با محکومیت روبرو گردد. مسبب قتل یک انسان، یعنی قاتل هموع، آنچه را از انسان هموع آن می گیرد، که «حق» ندارد، پس عمل او "جرم" است. جامعه با "مجرمین" چگونه آرام بوده می تواند؟ بحیث انسان، هر فرد "دیندار" و "بی دین" باید حق مساوی زندگی داشته باشند. هر یکی از آنها آنطوری که خود می خواهند و می توانند باید از این حق زندگی مستفید شده بتوانند. به عبارت دیگر، زندگی خود آنها را خود، به پیش ببرند. وقتی انسان خلق می شود، دارای کرامت مساوی و بلا تغییر با همه انسان های دیگر است. او مانند هر یک از هم نوعان دیگر، دارنده حق زندگی و آزادی فردی می باشد. "مذهبی بودن" کسی، اگر در اجتماع کلتوری شامل می شود، مسئله جدا از قوانین دولتی است، که برای همه اتباع صدق می کند. اتباع یک دولت می توانند، متشکل از گروپ های متعدد، با وابستگی با "مذاهب" متعدد و هم چنان شامل گروپ های غیر مذهبی باشند. اما شرط باید آن باشد که به پیروی از قوانین اجتماع، باعث رساندن هیچ نوع "ضرر" و "آزار" به انسان های دیگر نشود. اینجاست که ضرورت به چنان نظم قانونی محسوس است. ما بچشم سر می بینیم، که در جهان امروز، اجتماعات "کثیرالمذاهب" یا "کثیرالادیان" و "کثیرالسان" با تعدد در منشاء "ایتنی" هم وجود دارند، که در نظامهای سیاسی آنها، از زندگی در صلح و از همزیستی سعادتمند، برخوردارند. حال به لحظات آغاز بحران اخیر مراجعه میکنیم.

با آغاز "بحران" در سال ۱۹۷۳م، با وجود آنکه با "کودتای" بدون خونریزی صورت گرفته است، اما باز هم، چون "کودتا" بوده است، در پرنسپ همه "کودتاها"، غیر قانونی و توسط افراد محدود صورت می گیرد و نمی تواند، خوش آیند باشد، با وجود آنکه نام "انقلاب" بر آن می گذارند، ممکن بدین منظور که "انقلاب طلبان" را جلب نمایند. از آنزمان ببعد از جانب «حلقات» معلوم الحال تلاش صورت گرفته است، تا در تحت نام «اسلام» در راه انکشاف، موانع ایجاد نموده، از احساسات و معتقدات مردم، برای رسیدن به قدرت «سیاسی» خود آنان، استفاده سوء نمایند. در رابطه با انقلابات، در طول تاریخ نظرات جنجال بر انگیز وجود داشته است. این رویداد سال ۱۹۷۳م، در نحوه دولتداری، با زمان سلطنت، شباهت داشته است. به نصیحت هایی چند که در برخی از کلتورها ارزش می دهند، توجه ننموده اند. به این تکیه کلام آنها، گوش می دهیم که چنین بیان می دارند: **"سگ های خوابیده را بیدار نکنید"**، به چنان اقداماتی دست برده شده است، که بنابر استعدلال برخی ها، علاوه بر اینکه باعث ایجاد تحرک بیشتر در فعالیت سرپوشیده احتمالی سیاسی گردیده است، گروپ های دیگری را هم، "متوجه" بر **اندازی**، سیستم سیاسی، با استفاده از همچو طریقه، ساخته است. در متن بعدی وقایع را مختصراً بیاد، خواهیم آورد. با وجود آنکه "انگلیس های اشغالگر" در باره تاریخ کهن این منطقه آگاهی داشته اند، اما احتمال همچو خطرات را که مسیر دشمنان آن، درین نقشه ترسیم شده است، بر طبق گزارش "شپینگل" زمانی جدی گرفته می شود، که "نپولیون" پس از ورود قوای آن به مصر، اهداف "پیشروی" بیشتر خود را، بسوی شرق اعلان می کند.

اولین منبعی که در رابطه با موقف پادشاهان افغانستان، با مفهوم "بی طرفی" یا "نیوترالیتی" در عرصه سیاست خارجی، تعبیر شده می تواند، در مجله "شپینگل" چنین بیان شده است: استعمار انگلیس تسخیر "هندوستان" را تا دره خیبر، پس از تأسیس "کمپنی هند شرقی"، بر پایه اكمال رسانید. طوری که قبلاً ذکر شده است، بعد از نیمه دهه شصت قرن بیست، پادشاه افغانستان با تئوین و تصویب قانون اساسی، راه نو سیاسی را در پیش گرفت. در مناسبات داخلی صلاحیت های اعضای خاندان سلطنتی را محدود ساخت و سیستم پارلمانی، دو مجلسه را اعلان داشت. این تغییرات پس از انجام یک سفر رسمی به ایالات متحده امریکا، در سال ۱۹۶۳م در زمان ریاست جمهوری "جان اف کندی"، براه افتاد. قابل یادآوری است، که بروز فضای جنگ سرد، بین "اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی" و "ایالات متحده امریکا" بعد از سال ۱۹۴۷م، اثرات سنگینی بر انکشاف کشور داشته است. از یک طرف مسائل ناشی از دوران «استعمار»، با برگشت قوای «استعماری» نا حل ماند و از جانب دیگر با قرار گرفتن «ایالات متحده امریکا» در صدر اتحاد کشور های غربی، چنین بد گمانی نسبت به موضعگیری ایالات متحده امریکا ریشه دوانید، که گویا ایالات متحده امریکا، در رابطه با افغانستان، نقش مواظبت از "مواضع انگلیس" در دوران "استعمار انگلیس" را، بدوش گرفته است و در چهارچوب سیاست "انٹی کمونیزم" و "اشنگتن، و روابط نزدیک با رژیم "ساخت دست انگلیس"، کشور افغان را در وضعیت نا مساعد قرار داد. فقط سیاست هوشیارانه "سلطنت" در عرصه مناسبات خارجی و دیپلوماسی آگاهانه، کمک های انکشافی هر دو جانب را، با تفاوت جذب می نموده است. با وجود آنکه رژیم سلطنت، در چوکات سیاست همزیستی مسالمت آمیز و تحکیم مناسبات با هر دو طرف "رقیب" همدیگر، کمک های وسیعتر انکشافی را در مقایسه، با سایر کشور های رو به انکشاف، از "اتحاد شوروی" بدست می آورد، اما باز هم، متناسب با نیازمندی ها، کافی نبوده است. اوضاع سیاسی در عرصه خارجی و خشک سالی های پی در پی، باعث شد تا اینکه از طریق "کودتای بدون خونریزی"، رژیم سلطنتی سقوط داده شود. برین کشور "محاط به خشکه" با سابقه وضعیت "حائل" بین دو قدرت بزرگ رقیب، چون "رژیم تزار های روس" و "استعمار برتانیه" در نیم قاره هند، فضای جنگ سرد، اثرات منفی سنگینی داشته است، بخصوص وقتی این تصویر را با اشارات بسوی موقف "اولین رئیس جمهور" می بینیم. در حال حاضر، احساس می کنیم که، انواع مختلف "راسیزم"، بطور بی سابقه و هم چنان براه افتادن کلتور خاص، عدم تحمل یکدیگر تقویت یافته است. در حلقات سیاسی و بنیاد های اجتماعی، که به ظاهر ممکن از عضویت آن برخوردار باشند، مصروف شیطنت و به گمراهی کشاندن اتباع کشور می باشند.

(«فابریکهٔ اسلحه در پشتونستان: "با انکشاف خیلی راضی"» بوده است، البته ممکن قادر بوده باشد، تا ضروریات "انفرادی" را مرفوع سازد. از این منبع هم ممکن برای پوشش سلاح های ساخت "شوروی" از مصر، در تبلیغات، حلقات "ضد شوروی" و "دولت افغانستان" کار گرفته شده باشند، که گویا در "مقاومت" خود اسلحه تهیه می کنند و یا از عساکر، در جنگ بدست می آورند. تصویر فوق در اولین روز های ورود قوای "شوروی" نشر شده است. در آنزمان، "ضیاء نصری"، به حمایت "کارتر" و "بریژینسکی" به مصر زمان "انور سادات" سفر کرده است. در آنزمان "دیبو های مصر که از سلاح های ساخت شوروی، زمان "ناصر" پر بوده است"، باز می گردد، پول را "عربستان سعودی" می پردازد، اسلحه به پاکستان انتقال می بابد. اسلحه بیشتر به "بنیادگرایان اسلامی (سنی) افراطی" که جنگ را قبلاً از خاک پاکستان، علیه "اولین جمهوری" آغاز نموده بودند، تقسیم میگردد. (یکی از عوامل بحران اینست، که حلقات "سیاسی" همه در فکر گرفتن "قدرت" بوده اند. کسیکه پیشقدم شده است، دیگران، آنرا تحمل نکرده اند. راه دیگری جز اسلحه را نمی دیده اند. درین کشور بیچاره، بازار "دولت سازی" و برقراری نظم قانون، تا اکنون فرصت راه یافتن نیافته است. آیا کسی حاضر خواهد شد که به فریبکاران و دروغ گویان زورگو، سر فرود آورد؟ بر طبق گزارشات نشراتی، سهمیه "شیر" را از آن "پولها و اسلحه با مهمات"، به "حزب اسلامی (گلبدین)" می سپارند و آنطوری که مدعی بوده اند، "اینها خوب میجنگیده اند." کسانیکه این "جنگ" را بر خود "تحمیلی" میدانند، و میگویند که "جنگ ما نیست" وقتی برای آنها، از "سهم" حلقات یاد شده در "جنگ" که "اسلحه" و "مهمات" مفت را از نمایندگان کشورهای خارجی گرفته و جنگیده اند، گفته شود که این چه است؟، بعد همه را "نوکران خارجی" میدانند، با وجود آنکه خود آنها هم سهمیه بوده باشند. اما همچو "قماش ها" هم در "جنگ سهمیه" بوده اند و هم "حاکمیت" را در دست دارند. دزد هم داد میزند که "بگیر" و صاحب مال" هم، آخر "مالکین" حقیقی این کشور، غیر از مردم عام که قربانی این جنایات میشوند، کجا اند و مشخصه آنها، چه است؟ برای دولت سازی، کار، حوصله، خودگذری و همبستگی اجتماعی می خواهد.

ادامه دارد ...

تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده معزز را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحهٔ مقالات، به "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

سیاست را دینی و دین را سیاسی نسازید (قسمت پنجم)

[Yusufi_akbar_seyasat_ra_dini_wa_din_ra_seyasi_nasazid_۵.pdf](#)